

ساختارگرایی در نظریه روابط بین الملل؛ از والرشتین تا والتز

چکیده: سالهای دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ سالهای شکوفایی نظریه پردازی در روابط بین الملل بودند. این مقاله ضمن اشاره به این موضوع، بر توجه نظریه پردازان روابط بین الملل به مکتب ساختارگرایی و تلاش آنها برای ارائه یک نظریه ساختاری روابط بین الملل تمرکز می کند. کانون اصل مقاله، مقایسه دو نظریه «سیستم جهانی» و «واقع گرایی نوین - ساختاری» است. نویسنده ضمن بحث درباره نظریات ایمانوئل والرشتین و کنت والتز در روابط بین الملل، بر این عقیده است که نظریه «واقع گرایی ساختاری» والتز تا حد زیادی تحت تأثیر نظریه «سیستم جهانی» والرشتین تدوین شده است؛ از این رو، به بررسی تشابهات میان این دو نظریه می پردازد و ضمن تأکید بر ۶ تشابه اساسی میان آنها، استدلال می کند که والتز با استفاده از نظریات والرشتین بر آن شده است تا به انتقادات اساسی وارد بر «نظریه واقع گرایی» در طول دهه ۱۹۷۰ پاسخ دهد و مکتب واقع گرایی را با پوششی ساختاری به نظریه مسلط روابط بین الملل تبدیل کند.

مقدمه

نظریه پردازی در روابط بین الملل در ۲۵ سال گذشته (از اوایل دهه ۱۹۷۰ به بعد) دوران پررونقی را پشت سر گذاشته است. طی این مدت محققان و دانشجویان روابط بین الملل رهیافتهای روش شناختی، هستی شناختی و معرفت شناختی متفاوتی برای مطالعه روابط بین الملل و تبیین تغییر و تحولات بین المللی ارائه کرده اند. همان گونه که در جایی دیگر اشاره کرده ایم (۱) محور عمده این مباحثات پیرامون مکتب واقع گرایی (رنالیسم) در روابط بین الملل و

نقد و بررسی آن دور می‌زده است. اگر درصدد باشیم به این مباحث صرفاً با ذکر نام رهیافته‌ها و نظریه‌ها اشاره کنیم، می‌توان از نظریات وابستگی متقابل پیچیده^۱، نظریه سیستم جهانی^۲، نظریه رژیم‌های بین‌المللی^۳، نظریه واقع‌گرایی نوین یا واقع‌گرایی ساختاری^۴، نظریه نقادی یا انتقادی^۵، نظریه فرامدرنیسم^۶ و نظریه برابری زن^۷ نام بریم. از این میان، برخی نظریه‌ها در سطح گفتمانی باقی مانده و سهم آنها در تبیین تحولات بین‌الملل هنوز به درستی قابل تشخیص نیست. دیدگاه‌های نقادی، فرامدرنیسم و نظریات محققان زن در روابط بین‌الملل از این دست هستند که بیشتر در جهت نقد و شالوده‌شکنی مکتب و نظریه مسلط بر روابط بین‌الملل، یعنی واقع‌گرایی، مطرح شده‌اند. نکته مسلم این است که از میان همه این نظریات تنها دو نظریه درصدد تبیین روابط بین‌المللی و نظام جهانی برآمده و از پیچیدگی و انسجام نسبی برخوردار شده‌اند. بیشترین بحثها نیز درباره این دو نظریه در گرفته است و به‌رغم گذشت حدود دو دهه و اندی از طرح آنها، طرفداران بیشتری نسبت به سایر نظریه‌ها پیدا کرده‌اند. این نظریه‌ها عبارتند از: نظریه سیستم جهانی و نظریه واقع‌گرایی نوین یا ساختاری. اولین نظریه از سوی ایمانوئل والرشتین (۲) در سال ۱۹۷۴ و پس از آن و نظریه دوم از سوی کنت والتز (۳) در سال ۱۹۷۹ مطرح شد. این دو نظریه از درون دو ایدئولوژی متضاد معاصر، یعنی مارکسیسم و لیبرالیسم، سربرآوردند. گرچه درباره نظریه سیستم جهانی بحثهایی در ایران طرح و مقالاتی منتشر شده است (۴)، اما در مورد نظریه واقع‌گرایی نوین یا ساختاری بحثی جدی در نگرفته و کمتر مقاله‌ای در توضیح، تفسیر یا نقد آن به فارسی انتشار یافته است.

هدف نگارنده بحثی مفصل درباره این دو نظریه و نقد و بررسی آنها نیست. همچنین سر آن نداریم تا به تفصیل در مورد دیدگاه‌های موافق و مخالف با این نظریه‌ها سخن بگوییم و به تأثیر آنها در نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل اشاره کنیم. قصد نگارنده تکیه بر نکته‌ای است که شاید بتوان گفت تاکنون از سوی محققان و دانشجویان نظریه‌های روابط بین‌الملل توجه چندانی به آن نشده است. در اینجا ما بر آن هستیم تا این دو نظریه اساسی و کلان در روابط بین‌الملل را با هم

1. Complex interdependence

2. World-system theory

3. International regimes

4. Neorealism (Structural realism)

5. Critical theory

6. Postmodernism

7. Feminism

مقایسه کرده، تشابهات آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. به اعتقاد نگارنده، به‌رغم خاستگاه‌های متفاوت این دو نظریه، مشابهت‌هایی اساسی و عمده میان آن دو وجود دارد. این دو نظریه از جنبه‌های ایدئولوژیکی کاملاً متضاد به‌گونه‌ای روابط بین‌الملل را بررسی می‌کنند که در نهایت از دو جهت متفاوت به یک نقطه مشترک می‌رسند. نگارنده همچنین مدعی است که کنت والتز، طراح نظریه واقع‌گرایی نوین، با استفاده از چارچوب نظری والرشتین - که اثر او ۵ سال قبل از اثر والتز منتشر شد - درصدد برآمده است تا نواقص موجود در نظریه واقع‌گرایی کلاسیک (۵) منعکس در نوشته‌های ای. اچ. کارا، هانس مورگنتا، هنری کیسینجر و... را برطرف کند و نظریه واقع‌گرایی منسجم‌تر و پیچیده‌ای ارائه دهد و بدین‌وسیله به احیای نظریه واقع‌گرایی به‌عنوان نظریه مسلط (هژمونیک) در روابط بین‌الملل نائل آید.

بدین‌خاطر در ابتدا بحث مختصری در مورد نظریه سیستم جهانی و به‌دنبال آن بحث مفصل‌تری درباره واقع‌گرایی نوین ارائه می‌کنیم و آنگاه ضمن مقایسه آنها، مشترکات اساسی آنها بررسی خواهیم کرد. همان‌گونه که اشاره شد از آنجا که نظریه سیستم جهانی در نشریات و کتب فارسی زبان (در قالب تألیف یا ترجمه) معرفی شده، اما درباره نظریه واقع‌گرایی نوین مطلب چندانی انتشار نیافته است؛ نگارنده با تفصیل بیشتری درخصوص نظریه اخیر و ارکان اساسی نظریات کنت والتز بحث خواهد کرد.

۱. والرشتین و نظریه سیستم جهانی سرمایه‌داری

ایمانوئل والرشتین، جامعه‌شناس برجسته معاصر، ضمن بحث درباره سیستم‌های تاریخی بر آن است که از قرن شانزدهم به بعد، اقتصاد سرمایه‌داری رفته‌رفته رو به گسترش نهاد تا آنکه در قرن هیجدهم به صورت سیستمی جهانی درآمد. این سیستم جهانی سرمایه‌داری موفق شد بتدریج سایر سیستم‌های تاریخی نظیر امپراتوری جهانی روسیه و عثمانی و «اقتصاد شبه جهانی حوزه اقیانوس هند»^۳ را از میدان به‌در کرده و خود بر همه جهان مسلط شود. (۶) این سیستم جهانی سرمایه‌داری، که محصول انباشت بی‌پایان سرمایه است، «سیستمی بین‌الدولی»^۴ خلق کرد (۷) و با ایجاد تقسیم‌کاری بین‌المللی، سه موقعیت ساختاری در درون سیستم جهانی ایجاد

1. E. H. Carr

2. Hans Morgenthau

3. Indian Ocean proto-world economy

4. Inter-state system

کرد که عبارتند از: محور، پیرامون و شبه پیرامون. دولتهای شبه پیرامون نقشی اساسی در تداوم و کارکرد آرام اقتصاد جهانی دارند، زیرا به مثابه پلی میان محور و پیرامون و مجرای برای توسعه عمل می‌کنند. (۸) از نظر والرشتین سه مکانیسم عمده باعث ثبات سیاسی نسبی سیستم جهانی می‌شوند: ۱. تمرکز قدرت نظامی در دست نیروهای مسلط سیستم، ۲. گستردگی تعهد ایدئولوژیک به سیستم به عنوان یک کل، و ۳. تقسیم اکثریت به یک قشر وسیع پایین و یک قشر کوچکتر متوسط. (۹) در این سیستم جهانی سرمایه‌داری، هیچ قدرتی قادر نبوده است برای مدتی طولانی هژمونی جهانی برقرار سازد و تمامی سوداگران چنین تمایلی (نظیر انگلستان و آمریکا) پس از مدتی قدرت هژمونیک خود را از دست داده‌اند. لیبرالیسم اصلاح‌طلب، ایدئولوژی مسلط این سیستم جهانی است که از ۱۷۸۹ تا ۱۹۸۹ کماکان به عنوان ایدئولوژی مسلط سیاسی سیستم عمل کرده است. (۱۰)

تمامی دولتهای سیستم مذکور در تلاش هستند تا موقعیت خود را از سطح پیرامون به شبه پیرامون و محور بالا برند، اما دولتهای محور با تنگ کردن مکانیسم سلطه این امر را با دشواری مواجه می‌سازند. این حرکتها تغییری در سیستم جهانی ایجاد نمی‌کند و تنها به جابه‌جایی موقعیت‌ها در داخل سیستم منجر می‌شود. یکی از علل عقب‌ماندگی کشورهای پیرامون، استثمار آنها از سوی محور و شبه پیرامون است. گرچه والرشتین امکان تغییر سیستمی را دشوار می‌داند، به نظر او و پیروان مکتب او، که به «دیدگاه سیستم جهانی»^۱ معروف است، دولت و جنبش‌های پیرامون و شبه پیرامون نقشی مهم در به‌چالش‌طلبیدن اصول سیاسی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و هژمونی فرهنگی - علمی غرب ایفا می‌کنند. (۱۱)

۲. نظریه واقع‌گرایی نوین (ساختاری)

الف. کنت والتز و مشکلات واقع‌گرایی کلاسیک

چنانچه گفته شد چالشهای موجود در برابر نظریه واقع‌گرایی کلاسیک (سنتی) و انتقادات گسترده علیه آن از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد یکی از دلایل عمده تلاش کنت والتز برای اصلاح و احیای نظریه واقع‌گرایی و ارائه آن در قالبی نوین، منسجم‌تر و پیچیده‌تر بوده است. بحثهای

عمده واقع‌گرایی کلاسیک، آن چنانکه از آثار کار، مورگنتا و دیگران برمی‌آید، بر نکات زیر استوار است:

۱. دولتها بازیگران اولیه سیستم بین‌الملل و واحدهای اساسی تحلیل هستند؛
۲. روابط میان دولتها و رفتار و کنش متقابل آنها در یک محیط آنارشی صورت می‌گیرد؛
۳. دولتها به صورت عقلایی در تعقیب اهداف ملی خود و کسب قدرت بیشتر هستند؛
۴. ریشه رفتار دولتها در سیستم بین‌المللی است و سیاست خارجی آنها را نباید در مسائل داخلی جست‌وجو کرد؛
۵. ثبات نظام بین‌المللی بر محور سیستم موازنه قوا استوار است؛ و
۶. مسائل نظامی و کشمکش در روابط بین‌الملل بیشتر اولویت دارند تا مسائل اقتصادی و همکاری.

این دیدگاه‌های محوری نظریه واقع‌گرایی کلاسیک از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد مورد انتقاد قرار گرفت: طرفداران «نظریه همگرایی»^۱ نظیر هاس ضمن تأکید بر اهمیت عوامل اقتصادی و همکاری بین‌المللی به‌طور غیرمستقیم مکتب واقع‌گرایی را به چالش کشیدند؛ در اوایل دهه ۱۹۷۰ رابرت کیوهان و ژوزف نای در قالب «نظریه همبستگی متقابل» به انتقاد از دیدگاه «دولت محوری»^۲ واقع‌گرایی و تأکید آن بر کشمکش مسائل نظامی پرداختند؛ کتاب والرشتین درباره نظریه سیستم جهانی سرمایه‌داری بر اهمیت تحلیل سیستمی و محوری بودن مسئله اقتصاد و نیز تحولات داخلی در روابط بین‌الملل تأکید کرد؛ و جان برتن^۳ با طرح مکتب «جامعه جهانی»^۴ اندیشه‌های محوری و ارکان هستی‌شناختی (انتولوژیک) واقع‌گرایی را به زیر سؤال کشید.

این انتقادات گسترده طرفداران نظریه واقع‌گرایی را در حالت تدافعی قرار داد و موقعیت آن نظریه به‌عنوان پارادایم مسلط در رشته روابط بین‌الملل را به خطر انداخت. ظهور نظریه واقع‌گرایی نوین تا حدی پاسخی بوده به چالش‌های نظریه همبستگی متقابل و اهمیت عوامل اقتصادی در روابط بین‌الملل که از سوی نظریه‌پردازان واقع‌گرایی کلاسیک نادیده گرفته شده بود. محققانی نظیر

1. Integration theory

2. State-centric

3. John Burton

4. World-society school

استفن کرازنر^۱ و رابرت گیلپین^۲ در صدد برآمدند تا با طرح نظریه رژی‌مهای بین‌المللی (۱۲) و نظریه ثبات هژمونیک (۱۳) مسائل اقتصادی و بازیگران غیردولتی را مدنظر قرار دهند و با اصلاح نظریه واقع‌گرایی بر اهمیت نقش دولت در جهان معاصر تأکید کرده و طرحی نواز واقع‌گرایی (که بعدها به واقع‌گرایی نوین معروف شد) دراندازند.

منصفانه آن است که بگوییم هیچ‌کدام از مدافعان نوین واقع‌گرایی نتوانستند نظریه مذکور را از حالت تدافعی درآورند و همانند قبل از دهه ۱۹۷۰ آن را به‌عنوان نظریه برتر در روابط بین‌الملل مطرح سازند. این مهم در سال ۱۹۷۹ توسط کنت والتز صورت گرفت که موفق شد با نقد دیدگاه‌های سنتی واقع‌گرایی از جهت روش شناختی و نظریه‌پردازی و همچنین نقد مخالفان و چالشگران واقع‌گرایی، نظریه‌ای سیستمی و ساختاری از واقع‌گرایی ارائه دهد. سهم والتز در احیاء و اصلاح واقع‌گرایی به میزانی است که بسیاری نظریه «واقع‌گرایی ساختاری» او را از نظر فکری واجد موقعیتی هژمونیک در رشته روابط بین‌الملل می‌دانند. (۱۴)

توجه به سطح تحلیل سیستمی و ساختارهای نظام بین‌المللی و کم‌اهمیت شمردن دولت به‌عنوان واحد تحلیل از نکات عمده بحث والتز در کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* (۱۵) است. باید تأکید کرد که والتز در آثار قبلی خود نیز بر اهمیت سطح تحلیل سیستمی تأکید کرده بود. او در کتاب معروف *خود انسان، دولت و جنگ* (۱۶) در خلال بحث پیرامون ریشه‌های جنگ و کشمکش بین‌المللی مسئله سطح تحلیل را مطرح ساخته بود. در کتاب *فوق‌الذکر*، والتز تئوریهای جنگ را با توجه به جایگاه تبیینی آنان طبقه‌بندی کرده بود. به نظر او نظریه‌های جنگ را می‌توان براساس سه مقوله و سه سطح تحلیل طبقه‌بندی کرد. این سه سطح تحلیل، که او از آنها با‌عنوان تصور یا پنداره^۳ یاد می‌کند، عبارتند از: سطح تحلیل فرد (تصور یا پنداره اول)، سطح تحلیل دولت (پنداره یا تصور دوم) و سطح تحلیل سیستمی (پنداره یا تصور سوم). نظریه‌هایی که دلایل جنگ را در ماهیت بشر جست‌وجو می‌کنند «تبیین‌های پنداره اول»^۴ هستند و نظریه‌هایی که دلایل جنگ را در ویژگی دولت جست‌وجو می‌کنند نمونه «تبیین پنداره دوم»^۵ هستند. (۱۷) این دو نوع

-
1. Stephen Krasner
 2. Robert Gilpin
 3. Image
 4. First-image explanations
 5. Second - image explanations

نظریه از نظروالتز قابل قبول نیست و باید آنها را «نظریه‌های کاهش‌گرا»^۱ تلقی کرد، چون علل جنگ را به ویژگیهای واحدهای سیستم بین‌المللی (دولتها) «کاهش» می‌دهند. چنانچه علل جنگ نه در ماهیت بشر و نه در ماهیت دولت جست‌وجو شوند بلکه محصول سیستم دولتها قلمداد کردند، ما با «تیین‌های پنداره سوم»^۲ یا نظریه‌های سیستمی مواجه هستیم. (۱۸)

والتز تیبن‌های پنداره اول و دوم را به دلیل نواقص آن رد می‌کند و بر اهمیت تیبن‌های سیستمی جنگ تأکید می‌ورزد. محور بحث او در تأیید نظریات سطح تحلیل سیستمی آن است که «حضور دولتهای متعدد رقیب منجر به ایجاد سیستمی غیر سلسله‌مراتبی (آنارشی) می‌شود که در آن فقدان هماهنگی اتوماتیک امکان جنگ و کشمکش را فراهم می‌سازد.» گرچه در کتاب انسان، دولت و جنگ والتز بر اهمیت سطح تحلیل سیستمی تأکید می‌ورزد، اما این سیستم به ظاهر محصول عمل دولتها است. والتز در کتاب اول خود به بحث پیرامون ماهیت سیستم و ساختارهای آن نمی‌پردازد. این مهم در کتاب دوم او، یعنی *تئوری سیاست بین‌الملل*، صورت می‌گیرد که سنگ بنای نظریه واقع‌گرایی ساختاری اوست.

ب. محورهای عمده «نظریه ساختارگرایی» والتز

همان‌گونه که اشاره شد هدف اساسی والتز اصلاح نظریه واقع‌گرایی کلاسیک و تقویت اندیشه‌های محوری این نظریه در قالب یک نظریه پیچیده و منجسم روابط بین‌المللی بوده است. والتز می‌کوشد با تکیه بر اهمیت روش و معرفت علمی در نظریه‌پردازی و نیز تأکید بر سیستم بین‌المللی و ساختارهای آن به عنوان واحدهای تحلیل، نظریه خود را سازمان بدهد. در این جهت، او مخالفان عمده واقع‌گرایی، یعنی نظریه‌های همبستگی متقابل و نظریه‌های مارکسیستی متکی بر اهمیت پدیده‌های اقتصادی، را از یکسو و نیز واقع‌گرایان کلاسیک، نظیر مورگنتا و طرفداران نظریه سیستمی نظیر ریچارد روزکرانس، مورتون کاپلان و استانلی هافمن را از سوی دیگر مورد انتقاد قرار می‌دهد. نکته مهمی که در روش والتز باید بدان توجه کرد این است که او در جنبه‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی به جای تأکید بر نظریات توماس کوهن و تحول پارادایمی او (۱۹) - که در آن دوران مورد توجه محققان و دانشجویان روابط بین‌الملل

بود - بر نظریات ایمره لاکاتوش و «برنامه تحقیق»^۱ وی تأکید می‌ورزد (۲۰) تا بدین وسیله با مهم جلوه دادن معرفت‌شناسی لاکاتوش، کار خود را در جهت اصلاح نظریه واقع‌گرایی از طریق افزودن مسائل جدید به آن توجیه نماید. (۲۱)

والتز در اثر خود نخست به بحث از «قوانین»^۲ و «نظریه‌ها» می‌پردازد تا بر اهمیت نظریه‌های سیستمی تأکید ورزد. آنگاه ضمن بحث پیرامون اهمیت سطح تحلیل سیستمی و توجه به ساختارها، به انتقاد از نظریه‌پردازان کاهش‌گرا (شامل نظریه‌های امپریالیسم و نظریه‌های سیستمی روابط بین‌الملل) به سبب عدم توجه به نقش تعیین‌کننده ساختارهای نظام بین‌الملل می‌پردازد. در دو فصل بعدی کتاب ارکان اساسی نظریه خود را سازمان می‌دهد و سپس در سه فصل پایانی نشان می‌دهد که عوامل ساختاری بر وابستگی متقابل، مسائل نظامی و استراتژیک و مدیریت مسائل بین‌المللی اثر می‌گذارد. در این سه فصل او در واقع نظریه خود را به محک آزمایش گذاشته، استحکام و صلابت آن را به عنوان نظریه‌ای منسجم برای تبیین روابط بین‌الملل نشان می‌دهد.

پ. انتقاد والتز به نظریه‌های کاهش‌گرا

گفتیم که والتز الگوی نظری خود را بر پایه سطح تحلیل سیستمی بنا می‌کند و برای تقویت این رهیافت به انتقاد از نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل به عنوان روشهایی «کاهش‌گرا» می‌پردازد. والتز می‌گوید منظور او از رهیافت کاهش‌گرا آن است که «فهم کل را موقوف به شناخت ویژگیها و روابط متقابل اجزای آن کنیم» (۲۲) از دیدگاه او «نظریه‌های سیاست روابط بین‌الملل که در پی یافتن علل و عوامل در سطح فردی و ملی هستند کاهش‌گرا و نظریه‌هایی که علل و عوامل موجود را در سطح روابط بین‌الملل بررسی می‌کنند سیستمی می‌باشند» (۲۳) بنابراین، والتز ویژگی اساسی و لازمه رهیافت کاهش‌گرا را شناخت کل از طریق مطالعه اجزای آن می‌داند. (۲۴)

به نظر والتز نظریه‌های کاهش‌گرا در روابط بین‌الملل عبارتند از: نظریه‌های اقتصادی امپریالیسم (هابسن، لنین، ژوزف شومپتر و یوهان گالتونگ) که بر اهمیت عناصر و عوامل اقتصادی تأکید کرده، در نهایت، علل ظهور امپریالیسم را در رفتار واحدها (دولتها) جست‌وجو

می‌کنند و نه در سطح سیستم. (۲۵) والتز همچنین پیشتازان نظریه‌های سیستمی در روابط بین‌الملل، یعنی ریچارد روزکرانس، استانلی هافمن و مورتون کاپلان را، به‌رغم تأکیدشان بر اهمیت سطح تحلیل سیستمی، به کاهش‌گرایی متهم می‌کند. به نظر والتز هافمن و به‌ویژه روزکرانس «تبیین سیاست بین‌الملل را در سطح دولتها و سطح سیاستمداران جست‌وجو می‌کنند و بدین‌خاطر سطح سیستمی محصول عمل دولتها و سیاستمداران است و نه خالق و تولیدکننده عمل آنها.» (۲۶) والتز ضمن بحث از نظریه سیستمی کاپلان در مورد شش سیستم بین‌الملل و وجود ۵ متغیر اساسی برای توصیف وضعیت دو سیستم (۲۷) می‌گوید: «اهمیت نسبی واکنشهای متقابل پنج متغیر مشخص نمی‌شود و از آنجا که به این مسئله مهم اشاره نشده است، رهیافت سیستمی کاپلان را نمی‌توان یک تئوری دانست.» (۲۸) والتز ضمن موافقت با نظر چارلز مک لاند درخصوص نظریه سیستمی کاپلان می‌گوید: «کاپلان، هم نظریه سیستم‌ها را محبوب و مشهور کرد و هم آن را اسرارآمیز ساخت. اثر او بیشتر یک رهیافت و یک طبقه‌بندی است تا یک تئوری؛ همین رهیافت نیز سرشار از معماهایی است که به دلیل تناقضات و نواقص مفهومی آن، خواننده قادر به حل آنها نیست و به همین دلیل طبقه‌بندی او نیز چندان فایده‌ای به‌دست نمی‌دهد.» (۲۹) پس از این بررسی، والتز می‌گوید: «نظریه‌های کاهش‌گرا رویدادهای بین‌المللی را از طریق عناصر و ترکیبات عناصری که در سطوح ملی یا خرده ملی قرار دارند تبیین می‌کنند و می‌گویند که نیروهای داخلی (N) به‌وجود آورنده رویدادهای خارجی (X) هستند؛ یعنی، الگوی آنها عبارت است از $N \rightarrow X$. بنابراین، نظریه کاهش‌گرا نظریه‌ای است پیرامون رفتار اجزاء.» (۳۰)

جالب اینجاست که والتز پیشتازان نظریه واقع‌گرایی، یعنی مورگنتا، کیسینجر، سینگر، آرون ولوی را به کاهش‌گرایی متهم می‌کند. (۳۱) ایراد او بر مورگنتا این است که ریشه‌های قدرت را در ماهیت بشر (سطح تحلیل فردی) جست‌وجو می‌کند و نه در سطح تحلیل سیستمی. به نظر او مورگنتا و کیسینجر هر دو می‌پذیرند که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به دیدگاهها و ویژگیهای داخلی دولتها بستگی دارد (۳۲)؛ حال آنکه به عقیده والتز «غیرممکن است که بتوان سیاست جهانی را تنها با نگاه کردن به درون دولتها فهمید.» (۳۳) کوتاه سخن، نقد والتز بر مورگنتا و واقع‌گرایان سنتی آن است که آنها برای تبیین سیاست بین‌الملل از سطح دولتها فراتر نمی‌روند. (۳۴)

ج. چارچوب نظریه ساختارگرایی سیستمی والتز

والتز پس از نقد نظریه‌های کاهش‌گرا، بر اهمیت نظریه سیستمی و ساختارهای سیستمی تأکید می‌کند. به نظر او «نظریه سیستمی سیاست بین‌الملل با نیروهایی سروکار دارد که در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند و نه در سطح ملی.» (۳۵) در نظریه سیستمی والتز، واحدها (دولتها) نقش عمده‌ای در تعیین ساختارهای سیستم ندارند و تغییر در سطح واحدها به تغییر در سطح ساختارهای سیستم منجر نمی‌شود. (۳۶)

بر عکس، سیستم بین‌المللی و ساختارهای آن بر رفتار دولتها تأثیر می‌گذارند و با قید و بندهایی که بر رفتار دولتها اعمال می‌کنند روابط بین‌المللی را شکل می‌دهند و رفتار دولتها را یکسان و شبیه به هم می‌سازند. به نظر والتز «ساختارها حاصل رفتار دولتها را معین می‌کند و تغییراتی که در سطح واحدها (دولتها) صورت می‌گیرد، مثل ناپدید شدن و نابودی یک دولت و ظهور دولتهای دیگر، تغییری در ساختارهای سیستم بین‌الملل ایجاد نمی‌کند.» (۳۷)

در نظریه والتز سیستم به عنوان یک کل دارای اجزای مرتبط به هم در نظر گرفته شده است. علاوه بر این، بهترین عنصر تعریف‌کننده سیستم از دیدگاه او ساختارهای سیستم است. این ساختارها هستند که در درون سیستم بر عمل واحدها اثر گذاشته، رفتار آنها را شکل می‌دهند. به همین دلیل است که نظریه والتز را می‌توان به بهترین وجه نظریه ساختاری روابط بین‌الملل دانست. وجود همین ساختارهاست که سیستم داخلی را از سیستم بین‌المللی متمایز می‌سازد. بدین خاطر تعریف والتز از سیستم ارتباطی تنگاتنگ با تعریف او از ساختارهای سیستم و نقش تعیین‌کننده این ساختارها برای اجزاء و واحدهای سیستم دارد. به نظر والتز «ساختار تعریف‌کننده ترتیب، یا نظم، اجزاء سیستم است. ساختار جمع نهادهای سیاسی نیست بلکه ترتیب و نظم آنها است.» (۳۸) والتز آنگاه اجزای تعریف‌کننده ساختار را مشخص می‌کند. از دیدگاه او یک ساختار سیاسی - داخلی یا بین‌المللی - سه عنصر اصلی دارد که عناصر تعریف‌کننده ساختار هستند:

۱. اصل نظم دهنده؛^۱

۲. واحدها و اجزای متفاوت^۱ و ویژگی کارکرد آنها؛ و

۳. توزیع تواناییها^۲ در میان و در امتداد واحدها. (۳۹)

بدین‌گونه و به منظور توضیح ویژگی تعیین‌کننده و قیدوبندساز ساختارهای سیستم بین‌المللی و نشان دادن تمایز سیستمهای بین‌المللی با سیستمهای داخلی، والتز می‌گوید که سیستم بین‌المللی نیز دارای یک ساختار تعریف شده مشخص و دقیق است که سه ویژگی مهم دارد:

۱. اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌الملل؛

۲. ویژگی واحدهای داخل سیستم بین‌المللی؛ و

۳. توزیع تواناییهای واحدها در سیستم بین‌الملل. (۴۰)

فرق عمده سیستم داخلی با سیستم بین‌المللی در این است که برخلاف سیستم داخلی کشورها، که سلسله‌مراتبی و دارای یک اقتدار مرکزی (دولت) است، سیستم بین‌المللی فاقد سلسله‌مراتب و تمرکز می‌باشد. در سیستم بین‌المللی برخلاف سیستم داخلی، یک دولت مرکزی که همه دستورات را صادر کند و در رأس سلسله‌مراتب قرار گیرد وجود ندارد؛ بدین‌خاطر در سیستم داخلی نظم برقرار است و در سیستم بین‌المللی بی‌نظمی و هرج‌ومرج (آناارشی). با توجه به این تفاوت اساسی، والتز معتقد است که اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌الملل همان فقدان دولت مرکزی و به عبارت دیگر، وجود آناارشیسم است. پس، صحنه بین‌المللی صحنه آناارشی و عدم تمرکز است.

در بحث پیرامون عنصر دوم تعریف‌کننده ساختار سیستم بین‌المللی، یعنی واحدها، باید دولت‌ها را مدنظر قرار داد. دولت‌ها گرچه از نظر قدرت با یکدیگر متفاوت هستند، اما رفتاری کاملاً مشابه با یکدیگر دارند. این رفتار مشابه ناشی از تأثیر و قیدوبندهای ناشی از اصل نظم‌دهنده سیستم، یعنی آناارشیسم، است. به عبارت دیگر، در شرایطی که دولتی جهانی برای اجرای مقررات وجود ندارد و فضایی از بی‌امنی حاکم است (۴۱)، هر واحد (دولت) ناچار است برای خود تأمین امنیت کند. «معمای امنیت»^۳ برای همه دولت‌ها، بدون توجه به ویژگیهای متفاوت

ساختار داخلی آنها، مشترک است. بهترین راه برای تأمین امنیت نیز تلاش برای افزایش قدرت و توان ملی است. بدین خاطر به دلیل وجود «معمای امنیت» برای همه دولتها (۴۲)، بتدریج رفتار همه آنها مشابه و یکسان می‌شود؛ یعنی، همه دولتها در جست‌وجوی تأمین امنیت خود از طریق به حداکثر رساندن قدرت و تأمین منافع ملی هستند. والتز در توضیح این یکسانی رفتار دولتهای نابرابر از نظر قدرت می‌گوید که اصل نظم‌دهنده سیستم، یعنی آنارشی، این رفتار مشابه را به وجود می‌آورد. والتز از دو مفهوم «جامعه‌پذیری»^۱ و «رقابت»^۲ برای توضیح این یکسانی رفتار استفاده می‌کند و می‌گوید که ساختارهای سیستم (اصل نظم‌دهنده) از طریق فرایند جامعه‌پذیری (نسبت به نظام آنارشی) و رقابت (بر سر کسب قدرت و تأمین امنیت خود) بتدریج رفتاری مشابه و یکسان به هم پیدا می‌کند. (۴۳) ایدئولوژیهای سیاسی تأثیری بر این رفتار ندارند. به عبارت دیگر، همه دولتها، چه سوسیالیست و چه لیبرال و سرمایه‌دار، رفتارشان یکی است و این اثر شگرف اصل نظم‌دهنده ساختاری سیستم بین‌المللی، یعنی آنارشیسم، است. از اینجا است که والتز تأکید می‌کند یک نظریه سیستمی نشان می‌دهد که واحدها چگونه رفتاری مشابه و یکسان دارند و به رغم تفاوت آنها در قدرت و توان، در اثر رفتار خود نتایجی به بار می‌آورند که براساس آن می‌توان حاصل رفتارها را پیش‌بینی کرد. (۴۴) نتیجه مهمی که والتز از این بحث می‌گیرد آن است که موقعیت واحدها در درون سیستم و روابط آنها با یکدیگر را ساختار سیستم معین می‌کند و نه رفتار خود واحدها. ترتیب واحدها ویژگی سیستم است. (۴۵)

سومین عنصر تعریف‌کننده ساختار سیستم بین‌المللی «توزیع تواناییها» است. نکته مهم آن است که از نظر والتز «توزیع تواناییها» بین دولتها نیز ناشی از رفتار دولتها (واحدها) نیست. گرچه توان و قدرت یک ویژگی سطح تحلیل دوم، یعنی دولت، است و هر دولت دارای میزانی از قدرت و توانایی است، اما توزیع تواناییها نتیجه عملکرد و تأثیر ساختار سیستم بین‌المللی است. بنابراین، «توزیع تواناییها» یک مفهوم سطح تحلیل سیستمی است و نه دولتی. با توجه به ویژگی دوم ساختار (واحدها)، گرچه دولتها از نظر کارکرد و رفتار با هم تفاوتی ندارند و رفتارشان یکسان است، اما از نظر توانایی با یکدیگر متفاوت هستند. بنابراین، واحدها از نظر داشتن توان کمتر یا بیشتر با هم یکسان نیستند. توزیع تواناییها نیز در نتیجه مکانیسم تعیین‌کننده ساختارهای سیستم

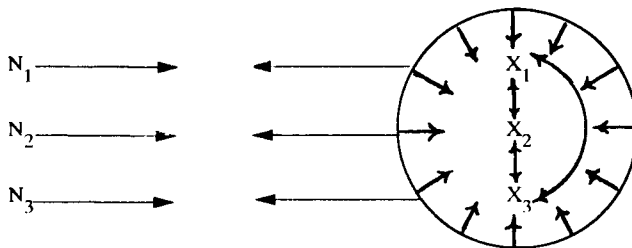
صورت می‌گیرد.

پس از توضیح ساختارهای سیستم بین‌المللی، والتز نظریه سیستمی - ساختاری خود را با نظریه‌های غیرسیستمی کاهش‌گرا مقایسه می‌کند و آنها را به صورت شکل ۱ و ۲ به نمایش گذارد. شکل ۱ بیانگر نظریه‌ای غیرسیستمی و کاهش‌گرا است که بر سطح تحلیل دولت تأکید می‌کنند. همان‌گونه که در این شکل نشان داده شده است رفتار خارجی دولتها (X_1, X_2, X_3) تحت تأثیر ویژگی داخلی دولتها (N_1, N_2, N_3) قرار دارد در این شکل هیچ نیرو یا عامل سیستمی دیده نمی‌شود.



شکل یک. ویژگی نظریه غیرسیستمی (کاهش‌گر)

اما از آنجا که تأثیرات سیستمی و ساختارهای سیستم بین‌الملل بر روابط میان دولتها مسلم است و درواقع، این ساختارها و نه دولتها هستند که سیاست خارجی و رفتار خارجی دولتها را مشخص می‌کنند، یک نظریه سیستمی را باید به صورت شکل ۲ باید نشان داد. (۴۶)



شکل دو. نظریه سیستمی - ساختاری سیاست بین‌الملل

در این شکل، دایره بیانگر ساختار سیستم سیاسی بین‌المللی است. همان‌گونه که تیرها نشان می‌دهد ساختار سیستم بین‌المللی هم بر کنش متقابل (رفتار خارجی X) دولتها اثر می‌گذارد و هم بر ویژگی داخلی آنها (N).

با توجه به عناصر سه‌گانه تعریف‌کننده ساختار سیستم بین‌المللی (آنارشی، دولتهای دارای رفتار مشابه و توزیع تواناییها در میان واحدها)، این مسئله اساسی پیش روی خواننده قرار می‌گیرد که تغییر و تحول در سیستم بین‌المللی چگونه روی می‌دهد. به عبارت دیگر، در این نظریه سیستمی ساختاری، تغییر ساختاری در سیستم بین‌المللی از کجا ناشی می‌شود؟ در اینجا نیز والتز به صراحت مشخص می‌کند که تغییر ساختاری از اصل یا عنصر دوم، یعنی رفتار واحدها و دولتها، نشأت نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، او تغییر در سطح واحدها را از تغییر ساختاری، یعنی تغییر در سطح سیستم، متمایز می‌سازد. (۴۷) والتز در توضیح این مسئله می‌گوید:

۱. اولین عضو تعیین‌کننده ساختارها اصل نظم‌دهنده به سیستم است. اگر یک اصل نظم‌دهنده جانشین اصل نظم‌دهنده دیگر شود، سیستم دگرگون می‌شود؛ یعنی، حرکت از محیط بین‌المللی آنارشی به سوی محیط بین‌المللی سلسله مراتبی یک تغییر سیستمی است؛ تغییری از یک سیستم به سیستم دیگر.

۲. دومین عنصر تعریف‌کننده ساختارها ویژگی و کارکرد واحدهای متفاوت با یکدیگر است. در سیستم‌های بین‌المللی آنارشی رفتار واحدها تغییر نمی‌کند چون رفتار یکسان و مشابهی با یکدیگر دارند. بنابراین، معیار تغییر سیستمی در دومین عنصر، یعنی رفتار واحدها، وجود ندارد و مادام که سیستم آنارشی باشد، رفتار دولتها تغییر نمی‌کند.

۳. سومین عنصر تعریف‌کننده ساختارها توزیع تواناییها در امتداد واحدها است. چنانچه در توزیع تواناییها تغییری ایجاد شود، سیستم، چه آنارشی باشد و چه سلسله مراتبی، تغییر پیدا می‌کند. (۴۸)

از این اظهارات والتز یک نتیجه اساسی می‌توان گرفت و آن اینکه تغییر سیستمی امری بسیار دشوار است. در توضیح این استدلال باید گفت که به نظر والتز اصل نظم‌دهنده سیستم، یعنی آنارشی، پدیده‌ای تقریباً دائمی است و این اصل به ندرت دچار تغییر و تحول می‌شود. عنصر دوم نیز به گفته او اساساً نقشی در تغییر سیستم ندارد (چون مادام که آنارشی بر سیستم بین‌المللی حاکم باشد، رفتار همه دولتها یکسان است). پس، تنها عنصر سوم، یعنی «توزیع تواناییها»، است که نقشی اساسی ایفا می‌کند و اهمیتی محوری در نظریه والتز دارد؛ یعنی، هرگونه تغییر اساسی در «توزیع تواناییها» به تغییر سیستمی منجر می‌شود.

از اینجا است که ضعف اساسی نظریه والتز مشخص می‌شود. همان‌گونه که گفته شد والتز

مدعی ارائه یک نظریه سیستمی - ساختاری در روابط بین‌الملل است و بارها ابراز می‌کند که دولت‌ها نقشی اساسی در سیستم ایفا نمی‌کنند و این ساختارهای سیستم‌اند که رفتار دولت‌ها را مشخص می‌سازند. والتز قصد دارد بدین طریق خود را از واقع‌گرایان سنتی یا کلاسیک نظیر مورگنتا و کیسینجر و دیگران (که به آنها به دلیل تکیه بر سطح تحلیل دولت حمله می‌کند) به خاطر دولت محور بودن نظریاتشان جدا سازد و بدین وسیله با حذف دولت - محوری از واقع‌گرایی و تأکید بر سیستم و ساختار، نظریه واقع‌گرایی غیردولت - محورانه‌ای بنا کند. اما تأکید والتز بر این امر که در نظریه سیستمی او دولت‌ها و قدرتهای بزرگ نقشی اساسی ایفا می‌کنند، استدلال سیستمی او را با مشکل مواجه می‌سازد. برای توضیح بیشتر بهتر است به نکات زیر از کتاب او توجه کنیم:

در سیاست بین‌الملل، به‌عنوان یک سیستم «خودیار»^۱ [آنارش]، واحدهای دارای بیشترین توان، صحنه عمل دیگران و نیز صحنه عمل خود را معین می‌کنند. در نظریه سیستمی، ساختار یک مفهوم زاینده است؛ و ساختار یک سیستم به وسیله کنشهای متقابل اجزای اصلی آن زاینده می‌شود. نظریه‌هایی که برای سیستم‌های خودیاری کاربرد دارند بر اساس اجزای اصلی سیستم نوشته می‌شوند... سرنوشت همه دولت‌های یک سیستم بیشتر تحت تأثیر اقدامات و کنشهای متقابل دولت‌های بزرگ و عمده است تا دولت‌های کوچک... یک نظریه کلی سیاست بین‌المللی لزوماً بر پایه قدرتهای بزرگ استوار است. (۴۹)

این جملات به خوبی نشان می‌دهد که چگونه در سیستم بین‌الملل و سیاست بین‌الملل مورد نظر والتز قدرتهای بزرگ نقشی اساسی در تعیین ساختارها ایفا می‌کنند. با توجه به همین نکته است که برخی از منتقدان، نظریه والتز را نظریه‌ای دولت‌گرا توصیف کرده‌اند. ریچارد اشلی، منتقد برجسته مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل (که ابتدا طرفدار نظریه انتقادی هابرماس بود و سپس به جانب روش فرامدرنیسم گرایش پیدا کرد)، به صراحت اظهار کرده است: «واقع‌گرایی نوین قبل از اینکه ساختارگرا باشد دولت‌گرا است.» (۵۰) به همین سبب رابرت کاکس نیز از دیدگاهی انتقادی به شیوه هورکهایمر نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز را در خدمت قدرتهای بزرگ و حل مشکلات آنها می‌داند. (۵۱)

همان‌گونه که در مقدمه اشاره کردیم هدف اساسی ما انتقاد از نظریات طرح شده و تأثیر آنها بر نظریه‌پردازان دیگر روابط بین‌الملل نیست، بلکه می‌خواهیم ضمن مقایسهٔ ارکان هستی‌شناختی اساسی دو نظریهٔ سیستم جهانی والرشتین و واقع‌گرایی ساختاری والتز مشترکات آنها را بررسی کنیم.

۳. از والرشتین تا والتز: از نظریهٔ سیستم جهانی تا واقع‌گرایی ساختاری

قبل از پرداختن به وجوه مشترک اندیشه‌های والتز و والرشتین، مهم است بدانیم که آیا والتز در کتاب خود در کنار انتقاد از نظریه‌پردازان گوناگون کاهش‌گرا به اثر والرشتین اشاره کرده است یا نه. پاسخ این سؤال مثبت است. والتز در خلال بحث خود دربارهٔ نظریه‌های کاهش‌گرا در فصل دوم و در آغاز فصل سوم کتاب خود به هنگام برشمردن ویژگی نظریه‌ها و رهیافتهای سیستمی به‌گونه‌ای سریع و کوتاه به روش والرشتین اشاره می‌کند. والتز نه تنها نظریهٔ والرشتین را کاهش‌گرا نمی‌داند بلکه به سیستمی بودن دیدگاه و روش وی اشاره می‌کند و می‌گوید: «الرشتین از بسیاری جهات جالب نشان می‌دهد که چگونه سیستم اقتصاد جهانی بر سیاستهای ملی و بین‌المللی اثر می‌گذارد.» (۵۲) بنابراین، والتز می‌پذیرد که نظریهٔ والرشتین نظریه‌ای است سیستمی و ساختاری که برخلاف دیدگاههای کاهش‌گرا شناخت کل را به شناخت اجزاء موکول نمی‌کند. با این همه، والتز نظریهٔ والرشتین را به‌عنوان یک نظریهٔ سیستمی روابط بین‌الملل نمی‌پذیرد و تنها دلیل او این است که نمی‌توان سیاست بین‌المللی را از دیدگاهی اقتصادی تحلیل کرد. به عبارت دیگر، والتز معتقد است که برای تبیین سیاست بین‌الملل و تحولات سیاسی باید اساس کار را بر سطح سیاست بین‌الملل قرار داد و نه اقتصاد بین‌الملل. از این رو، نمی‌توان با توسل به مکانیسم‌ها و تأثیرات سیستم اقتصاد بین‌المللی سیاست بین‌الملل را تبیین کرد. به نظر والتز «یک نظریهٔ سیاست بین‌المللی در وهلهٔ نخست در خدمت تبیین نتایج سیاسی بین‌المللی است... یک نظریهٔ سیاست بین‌المللی تنها در صورتی سیستمی است که بخشی از تبیین نتایج و تحولات را در سطح سیاست بین‌الملل جست‌وجو کند.» (۵۳) با توجه به این اظهارات والتز می‌توان گفت که تنها مشکل والتز با والرشتین مارکسیست بودن یا به عبارت دیگر، رادیکال بودن او است و بس. چنانچه این اختلاف والتز با والرشتین را نادیده بگیریم، به مشابهتهای جالب و تکان‌دهندهٔ نظریه‌های آن دو پی می‌بریم.

تشابهات نظریه والتز با والرشتین

از نظر نگارنده تشابهات میان نظریه واقع‌گرایی ساختاری و سیستم جهانی را از شش جهت اساسی می‌توان بررسی کرد: سیستم به‌عنوان سطح و واحد تحلیل؛ رابطه ساختار سیستم با واحدها؛ ماهیت آنارشی سیاست بین‌المللی؛ توازن قوا به‌عنوان مکانیسم ثبات بخش به سیستم؛ نقش محوری قدرتهای بزرگ؛ و سرانجام مسئله تغییر و تحول سیستمی و ساختاری. در سطور زیر این مشابهتهای شش‌گانه را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱. سیستم به‌عنوان سطح و واحد تحلیل: والرشتین و والتز هر دو سطح تحلیل خود را سیستم قرار می‌دهند و نه واحدها؛ یعنی، برای تحلیل تحولات اقتصادی و سیاسی در صحنه بین‌المللی بر نقش تعیین‌کننده سیستم جهانی سرمایه‌داری و سیستم بین‌المللی تأکید می‌کنند. واحد تحلیل آنها نیز سیستم است و نه اجزای آن (دولتها). از نظر والرشتین واحد تحلیل، سیستم جهانی سرمایه‌داری یا اقتصاد سرمایه‌داری است. سیستم جهانی سرمایه‌داری تمامی فعالیتهای اقتصادی و سیاسی - اجتماعی و کنش متقابل واحدهای درون سیستم را شکل می‌دهد. والتز نیز بر انتخاب سطح تحلیل سیستمی اصرار می‌ورزد و رهیافتهای نظریه‌های خلاف آن را کاهش‌گرا می‌داند.

۲. رابطه سیستم و ساختار با واحدها: نظریه سیستم جهانی و واقع‌گرایی ساختاری هر دو بر این امر تأکید می‌ورزند که واحدها و اجزای سیستم بین‌المللی (دولتها) تابع قید و بندها و مکانیسم‌های تعیین‌کننده ساختار سیستم جهانی و بین‌المللی هستند. به عبارت دیگر، هر دو معتقد هستند که برای درک رفتار دولتها (محور، پیرامون و شبه پیرامون از نظر والرشتین و قدرتهای بزرگ و کوچک از نظر والتز) باید ساختارهای سیستم جهانی سرمایه‌داری و سیستم بین‌المللی را شناخت. والرشتین در این مورد می‌گوید:

چنانچه یک جهان برابر و آزاد بخواهیم، باید نخست شرایطی را که این وضع در آن قابل تحقق است درک کنیم. برای این کار اول از همه لازم است ماهیت و تکامل سیستم جهانی مدرن و میزان تحولات ممکن در حال و آینده را به‌روشنی بررسی نماییم. (۵۴)

والتز در فصل دوم و سوم کتاب خود بارها به این نکته اشاره می‌کند که واحدها (دولتها) تأثیر چندانی بر سیستم ندارند و برعکس این ساختارهای سیستم هستند که حرکت و رفتار دولتها را شکل می‌دهند و یکسان می‌سازند. (۵۵) رفتار واحدها در سیستم جهانی سرمایه‌داری (والرشتین) و

سیستم بین‌الملل (والترز) یکسان است. در نظریهٔ والرشتین دولتها برای ارتقاء و حفظ مقام و موقعیت خود در سیستم جهانی سرمایه‌داری می‌کوشند: دولتهای پیرامون در تلاش برای تبدیل شدن به شبه‌پیرامون و محور، و دولتهای شبه‌پیرامون در تلاش برای تبدیل شدن به محور و تبدیل نشدن به پیرامون و سرانجام دولتهای محور در تلاش برای حفظ مقام محوری خود و تبدیل نشدن به شبه‌پیرامون و پیرامون هستند. در نظریهٔ والتر نیز دولتها تحت تأثیر اصل نظم‌دهندهٔ سیستم بین‌المللی (یعنی اصل آنارشی) با «معمای امنیت» مواجه هستند و بنابراین، برای تأمین امنیت خود از طریق افزایش قدرت خود تلاش می‌کنند. (۵۶) رفتار دولتها از نظر والرشتین و والتر تأثیری اساسی در تغییر و تحول ساختاری سیستم نمی‌گذارد.

۳. آنارشیزم بین‌المللی و عدم وجود سلسله‌مراتب در سیستم: گرچه والرشتین به صراحت والتر از وجود آنارشی در سیستم بین‌المللی سخن نگفته، اما آشکار است که در سیستم جهانی سرمایه‌داری، دولتی جهانی و مرکزی وجود ندارد که قوانین را برای دیگران تنظیم کند. گرچه نوعی سلسله‌مراتب در تقسیم‌کار بین‌المللی میان دولتهای محور، شبه‌پیرامون و پیرامون وجود دارد، اما سیستم فاقد یک دولت مقتدر آمر است. والرشتین به خوبی نشان می‌دهد که چگونه از زمان ظهور سیستم جهانی سرمایه‌داری تلاشهای متعدد از سوی خاندان هابسبورگ و سپس چارلز پنجم و آنگاه اسپانیا در قرن شانزدهم (۵۷) و فرانسه در عصر لویی شانزدهم و ناپلئون و پس از آن آلمان و متحدان آن برای برقراری هژمونی و امپراتوری جهانی در قرن هجدهم، نوزدهم و بیست با شکست مواجه شد. (۵۸) به عبارت دیگر، در نظریهٔ والرشتین وجود آنارشیزم و عدم سلسله‌مراتب و هژمونی جهانی طولانی‌مدت عنصر اساسی بقای سیستم جهانی است. گرچه همیشه تمایلات هژمونیک در سیستم جهانی وجود داشته است:

اما اقتصاد جهانی سرمایه‌داری «تفوق»^۱ واقعی [یک کشور] را اجازه نمی‌دهد. شارل پنجم توانست رویای امپراتوری جهان خود را تحقق بخشد. تفوق انگلستان باعث سقوط آن شد و تفوق امریکایی نیز به همین سرنوشت مواجه شد. (۵۹)

به عبارت دیگر، دولتهایی نظیر انگلستان و امریکا نیز توانستند در سیستم جهانی هژمونی کامل برقرار سازند و دوران برتری آنها سپری شد. به نظر والرشتین «برخی از دولتها بسیار

پر قدرت تر از دیگران هستند، اما هیچ‌کدام نمی‌توانند به‌طور کامل بازار جهانی را به کنترل خود درآورند.» (۶۰)

همان‌گونه که توضیح داده شد و التز اصل نظم‌دهنده ساختار سیستم بین‌المللی را آنارشی می‌داند و اصولاً همین آنارشی و عدم سلسله مراتب در سطح سیستم بین‌المللی باعث می‌شود تا دولتها رفتاری مشابه داشته باشند و یک دولت نتواند بر جهان مسلط شود.

۴. توازن قوا؛ عامل ثبات بخش سیستم بین‌المللی - جهانی: در شرایط آنارشی سیستمی، این اصل موازنه قواست که مانع فائق آمدن یک قدرت مسلط بر سیستم جهانی سرمایه‌داری و تبدیل آن به امپراتوری جهانی (والرشتین) و برهم زدن توزیع تواناییها به شیوه‌ای عمیق در امتداد واحدها (والتز) می‌شود. بنابراین، توازن قوا عامل و مکانیسم اصلی ثبات در هر دو سیستم جهانی و بین‌المللی است؛ زیرا در غیر این صورت، سیستم جهانی سرمایه‌داری به امپراتوری جهانی و نظام آنارشی بین‌المللی به نظام سلسله مراتبی بدل می‌شود. در هر دو نظریه میان اصل آنارشی و اصل موازنه قوا ارتباطی نزدیک وجود دارد. کریستوفر چیس دان^۱، بزرگترین شارح و طرفدار نظریه والرشتین، به خوبی به این مسئله اشاره می‌کند. به نظر او سیستم جهانی سرمایه‌داری:

یک سیستم، متشکل از دولتهای قدرتمند نابرابر و رقیب است که در آن هیچ دولت واحدی قادر به اعمال کنترل بر تمامی دولتهای دیگر نیست. این دولتها در جریان یک سری اتحادها و جنگهای متغیر با یکدیگر در حال کنش متقابل هستند و تغییر و تحول در قدرت نسبی دولتها باعث ایجاد یک سری اتحادهای موقتی می‌شود که ساختاریندی مجدد توازن قوا را به دنبال دارد. (۶۱)

والتز به صراحت بیشتری در مورد اصل توازن قوا به عنوان عامل ثبات بخش سیستم بین‌المللی سخن می‌گوید و تمامی بحث فصل ششم کتاب خود را به آنارشی و توازن قوا اختصاص می‌دهد. اصل توازن قوا آنقدر برای والتز اهمیت دارد که می‌گوید: «اگر قرار باشد برای سیاست بین‌المللی یک تئوری مشخص و متمایز وجود داشته باشد، این تئوری، تئوری موازنه قوا است.» (۶۲) رابرت کیوهان در مورد اهمیت نظریه موازنه قوا و والتز و فرق آن با موازنه قوا و واقع‌گرایی کلاسیک می‌گوید:

از نظر والتز یک تئوری خوب روابط بین‌الملل نه تنها به اهمیت قدرت و توازن قوا، همان‌گونه که مورگنتا گفته بود، اشاره می‌کند بلکه شکل‌گیری مکرر توازن قوا در سیاست جهان را نیز در نظر می‌گیرد و به ما می‌گوید که چگونه شکل‌بندی در حال تحول قدرت بر الگوی تعهدات وصف‌بندیها و کشمکش در سیاست جهانی اثر می‌گذارد. (۶۳)

۵. دولتها و قدرتهای بزرگ به عنوان بازیگران اصلی سیستم جهانی - بین‌المللی: در نظریه سیستم جهانی و واقع‌گرایی ساختاری، دولتها مهمترین بازیگران صحنه بین‌المللی هستند. والرشتین گرچه از بازیگران دیگری همچون گروههای قومی و جنبش‌های اجتماعی نام می‌برد، اما این دولتها هستند که نقش مسلط را در انباشت سرمایه و کسب مازاد بازی می‌کنند و برای بازتولید سیستم تلاش می‌نمایند. والرشتین به‌ویژه به نقش مهم «شبه پیرامون» اشاره می‌کند و وجود آن را تمهیدی می‌داند که به وسیله آن «قشر بالا (محور) با مخالفت یکپارچه و متحد قشر پایین (پیرامون) مواجه نمی‌شود، چون قشر میانی (شبه پیرامون) هم استثمارگراست و هم استثمارکننده» (۶۴) چپس‌دان نیز در اهمیت سیستم دولتها می‌گوید: «سیستم دولتها پایه‌های سیاسی مستحکم و بویایی کاپیتالیسم را فراهم ساخته، بنیان نهادی توسعه مداوم سرمایه‌داری هستند.» (۶۵) از سوی دیگر، والرشتین وجود دولتهای قدرتمند محوری را برای تداوم سیستم جهانی مؤثر می‌داند. به نظر او سه مکانیسم اساسی سیستم جهانی را قادر ساخته است تا ثبات نسبی به دست آورد که اولین آن «تمرکز قدرت و توان نظامی در دست نیروهای مسلط» است. (۶۶)

همان‌گونه که اشاره کردیم والتز سیاست بین‌الملل را در نهایت سیاست قدرتهای بزرگ می‌داند و به‌صراحت می‌گوید: «یک نظریه عمومی سیاست بین‌المللی لزوماً بر پایه قدرتهای بزرگ استوار است.» (۶۷) والتز فصل پایانی کتاب خود را به تحلیل سیستم دوقطبی نظام بین‌المللی معاصر اختصاص داده، به نقش قدرتهای بزرگ در حفظ نظم در سیستم می‌پردازد. به اعتقاد او «مسئله این نیست که بگوییم چگونه جهان، از جمله قدرتهای بزرگ آن، را باید مدیریت کرد بلکه آن است که بگوییم چگونه قدرتهای بزرگ به شیوه‌ای سازنده امور بین‌المللی را مدیریت می‌کنند.» (۶۸) والتز خود بر واقع‌گرایان کلاسیک به سبب تکیه آنها بر سطح تحلیل دولت ایراد می‌گرفت، اما تأکید او بر نقش قدرتهای بزرگ باعث شده است تا مخالفان وی نظریه‌اش را دولت‌گرا بخوانند. (۶۹)

۶. مسئله تغییر سیستمی و ساختارها: والرشتین و والتز هر دو بر تدریم سیستم‌های مورد نظر خود و دشوار بودن امکان تغییر و تحول در سیستم جهانی و ساختار سیستم بین‌المللی تأکید می‌کنند. به عبارت دیگر، گرچه آنها به تفصیل در خصوص مسئله تغییر و تحول در سیستم بحث نمی‌کنند، اما از خلال تحلیل‌های آنها چنین برمی‌آید که این مسئله اگر نه غیرممکن، دست‌کم بسیار دشوار است. والرشتین و والتز هر دو به عمر طولانی و دیرپایی سیستم جهانی و بین‌المللی اشاره می‌کنند. به نظر والرشتین سیستم جهانی سرمایه‌داری از ۱۴۵۰ ظهور کرد و همچنان به بقای خود ادامه داده است. گرچه وی در مقاله اخیر خود به امکان ایجاد تغییر سیستمی در قرن آینده اشاره می‌کند، اما آن را پدیده‌ای مسلم نمی‌داند. (۷۰) به گفته والتز نیز ماهیت آنارشی سیستم بین‌المللی، که همان اصل نظم‌دهنده آن است، از چندین قرن قبل ادامه داشته و همین باعث شده است که به‌رغم وقوع تغییر و تحولات خارق‌العاده در ترکیب درونی دولت‌های ملی در سالهای اخیر، سیستم بین‌المللی به کار خود ادامه دهد. (۷۱)

جالب اینجا است که منتقدان به هر دو نظریه‌پرداز به سبب همین لاینحل گذاشتن مسئله تغییر به شدت انتقاد کرده‌اند. در ایرادات «زولبرگ» (۷۲) و خانم اسکاکپول (۷۳) به والرشتین این نکته آشکار است. منتقدان واقع‌گرایی نوین - ساختاری نیز بزرگترین ایراد موجود به نظریه والتز را غیرقابل بحث بودن مسئله تغییر در سیستم عنوان کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به انتقادات روگی، کیوهان، رابرت کاکس، ریچارد اشلی به والتز اشاره کرد که معتقد هستند تغییر و تحول ساختاری را باید در سطح واحدها (دولتها) و رفتار آنها جست‌وجو کرد و نه در ساختارهای سیستم بین‌المللی. (۷۴)

نتیجه‌گیری

موارد شش‌گانه فوق‌الذکر حاکی از شباهت‌های فراوان دو نظریه واقع‌گرایی ساختاری و سیستم جهانی است. آیا این امر پدیده‌ای تصادفی است و این دو نظریه‌پرداز برجسته سیاست و اقتصاد بین‌الملل معاصر ناخودآگاه و بدون تأثیرپذیری از نظریه‌های مشابه به چنین توصیفی از سیستم بین‌المللی معاصر رسیده‌اند؟ نکته مسلم این است که والرشتین که پنج سال قبل از والتز اثر خود را منتشر کرده نمی‌توانسته است تحت تأثیر نوشته‌های قبلی والتز یا واقع‌گرایان کلاسیک قرار گرفته باشد. اصولاً نظریه سیستم جهانی نه از درون رشته روابط بین‌الملل، و بنابراین حوزه علوم

سیاسی، بلکه از حوزه جامعه‌شناسی توسعه سر برآورد. از آنجا که در هیچ‌یک از نوشته‌های واقع‌گرایان کلاسیک چنین برداشتی از سیستم جهانی و ساختار نظام بین‌المللی ارائه نشده بود، نمی‌توان گفت والرشتین تحت تأثیر مکتب واقع‌گرایی بوده است. به علاوه، وی از جنبه ایدئولوژیک یک مارکسیست نو و بنابراین، مخالف شدید ایدئولوژی محافظه‌کارانه واقع‌گرایان است و اصولاً در نوشته‌های والرشتین هیچ اشاره‌ای به نظریه پردازان روابط بین‌الملل نشده است.

در مورد والتز نمی‌توان چنین اظهار نظری کرد. او نه تنها پنج سال بعد از انتشار اثر والرشتین نظریه خود را منتشر کرد، بلکه در بحث از نظریه سیستم جهانی والرشتین به امتیازات آن و سیستمی بودن نظریه اشاره می‌کند. تنها ایراد او به والرشتین، چنانچه گفتیم، آن بود که والرشتین برای تبیین سیاست بین‌الملل از عوامل بین‌المللی اقتصادی و نه سیاسی کمک گرفته است. به نظر نگارنده والرشتین با رهیافت سیستمی - ساختاری خود والتز را تحت تأثیر قرار داده است تا با توسل به رهیافت و سطح تحلیل سیستمی - ساختاری نظریه‌ای جهت تبیین سیاست بین‌الملل ارائه دهد.

چنانکه در ابتدای مقاله اشاره کردیم در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، نظریه واقع‌گرایی سیاسی از سوی بسیاری از محققان روابط بین‌الملل مورد انتقاد قرار گرفته بود. حمله به دولت محوری واقع‌گرایی بیشترین ضربه را به این نظریه و پیروان آن وارد آورده بود. از سوی دیگر، ظهور نظریه سیستم جهانی سرمایه‌داری والرشتین و محبوبیت آن در محافل روابط بین‌الملل نه تنها واقع‌گرایی را بی اعتبار ساخته بود، بلکه به دلیل تکیه‌اش بر مفاهیم رادیکال مارکسیستی، شیوه‌های سلطه نظام سرمایه‌داری و بازیگران محوری آن، از جمله ایالات متحده آمریکا، را فاش کرده بود. با ظهور نظریه سیستم جهانی، ایدئولوژی مارکسیستی اعتبار زیادی در روابط بین‌الملل یافت و تعدادی از دانشجویان و محققان رشته روابط بین‌الملل در صدد بر آمدند با استفاده از مارکسیسم و روش تحلیل آن، نظریه واقع‌گرایی را نقد کنند. (۷۵) در چنین شرایطی بود که والتز نظریه خود را طرح کرد و بار دیگر واقع‌گرایی را در لباسی جدید (سیستمی - ساختاری) به عنوان نظریه مسلط تبیین روابط بین‌الملل معرفی می‌کرد.

شایان ذکر است که نمی‌توان با قطعیت گفت که همه ابعاد نظریه سیستم جهانی بر نظریه واقع‌گرایی - ساختاری والتز اثر گذاشته است. واقعیت این است که مفاهیمی نظیر آنارشی، توازن

قوا، دولت به‌عنوان بازیگر اصلی سیاست بین‌المللی پیشتر نیز در نظریه واقع‌گرایی وجود داشته است و پدیده‌های جدیدی نبودند که تنها در لابه‌لای نوشته‌ها و ارزش‌ها بتوان آنها را پیدا کرد. از سوی دیگر، گفتیم که والتز در کتاب مهم قبلی خود *انسان، دولت و جنگ* که در سال ۱۹۵۹، یعنی بیست سال قبل از انتشار کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل*، منتشر شده بود، بر سطح تحلیل سیستمی تأکید کرده بود. بدین ترتیب، آیا می‌توان گفت نظریه واقع‌گرایی ساختاری او پدیده تازه‌ای نیست؟

در پاسخ باید گفت که گرچه والتز قبلاً بر سطح تحلیل سیستمی تأکید کرده بود، اما آن را در چارچوب ساختارگرایی و آن هم به صورت یک نظریه منسجم روابط بین‌الملل ارائه نکرده بود. کتاب اول او در واقع به بحث علل جنگ محدود می‌شد و بنابراین، در سطح خود به پدیده خاصی مربوط می‌شد که به هیچ وجه نمی‌توان نام تئوری بر آن گذاشت. اما نظریه واقع‌گرایی ساختاری او بحثی کلان است که در یک چارچوب منسجم تئوریک برای تبیین سیاست بین‌الملل اعم از جنگ یا رفتارهای دیگر بین‌المللی ارائه شده است.

نظریه واقع‌گرایی ساختاری، همان‌گونه که کاکس گفته است، نظریه‌ای است جهت «حل مشکلات» نظام مسلط جهانی و بازیگران آن. انتقادات وارده به واقع‌گرایی ساختاری از ابعاد مختلف از یکسو، و محبوبیت نظریه رادیکالی همچون سیستم جهانی و ارزش‌ها از سوی دیگر وضع موجود در سیستم بین‌المللی و موقعیت بازیگران اصلی آن به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را با انتقاد مواجه ساخته بود. والتز با به‌کارگیری روش سیستمی - ساختاری و ارزش‌ها، به طرح کرد که از بسیاری جهات، به‌جز جایگاه اجتماعی و سیاسی اش، به نظریه سیستم جهانی شباهت دارد. والتز بدین‌گونه به چند هدف عمده دست یافت:

۱. احیای مجدد واقع‌گرایی به‌عنوان نظریه مسلط در روابط بین‌الملل و بدین‌وسیله تقویت بنیادهای اساسی نظریه مذکور در قالب یک نظریه ساختاری - سیستمی.
۲. پاسخ دادن به تمامی انتقاداتی که تا آن زمان (۱۹۷۹) نظریه واقع‌گرایی را به چالش طلبیده و اعتبار آن را به‌عنوان چارچوب تبیینی مناسب سیاست بین‌الملل مورد سؤال قرار داده بودند.
۳. توجیه وضع موجود و به‌ویژه نظام دوقطبی حاکم بر جهان به‌عنوان با ثبات‌ترین نظام ممکن.

بین‌المللی و بدین وسیله دفاع از سیاستها و ابتکارات ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت بزرگ و تعیین‌کننده شکل و کارکرد نظام بین‌المللی.

ناگفته نماند که گرچه واقع‌گرایی ساختاری به این موقعیت‌ها دست یافت و توانست به منتقدان واقع‌گرایی نظیر طرفداران نظریه وابستگی متقابل پاسخ دهد، اما اندکی پس از انتشار اثر والتز نظریه واقع‌گرایی نوین - ساختاری از ابعاد جدیدی (روش شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی) مورد انتقاد قرار گرفت که واقع‌گرایان به سختی قادر به پاسخ گفتن بدانان بوده‌اند.

یادداشتها

۱. حمید احمدی، «دولت و جامعه مدنی در نظریه روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ش ۳۶.

2. Immanuel Wallerstein, *The Modern World System* (New York: Academic Press, 1974).

3. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics* (New York: Addison-Wesley, 1979).

۴. رجوع کنید به: حسین سلیمی، «آملی در نظریه نظام جهانی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۰۸-۱۰۷ (مرداد و شهریور ۱۳۷۵)، صص ۹۲-۹۳.

۵. ریچارد اسلی دو نوع رئالیسم را از هم تفکیک کرده است: رئالیسم کلاسیک مندرج در آثار کار و مورگنتا و رئالیسم نوین والتز؛ نگاه کنید به:

R. K. Ashley, "Political Realism and Human Interests", *International Studies Quarterly*, vol.25 (1981).

6. Immanuel Wallerstein, "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System: Concepts for Comparative Analysis", in Richard Little and Michael Smith (eds.), *Perspectives on World Politics* (London: Croom Helm, 1981), p. 379.

7. Immanuel Wallerstein, "The World - System After the Cold War", *Journal of Peace Research*, vol.30, no.1 (1993), p.3.

8. Wallerstein, "The Rise and Future Demise...", p.375.

9. *Ibid.*, pp.75-76.

10. Wallerstein, "The World - System After the Cold War", p.2.

11. Andrew Linklater, "Marxism", in Scott Burchill (ed.), *Theories of International Relations* (London: Macmillan Press, 1996), p.129.
۱۲. درباره نظریه رژیم‌های بین‌المللی رجوع کنید به:
Stephen Kransner (ed.), *International Regimes* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1983).
Stephan Haggard and Beth A. Simmons, "Theories of International Regimes", *International Organization*, 41, 3 (Summer 1987).
۱۳. در مورد این نظریه و نقد و بررسی آن رجوع کنید به:
Isabelle Grunberg, "Exploring the Myth of Hegemonic Stability", *International Organizations*, 44, 4 (Autumn 1990), pp.431-477.
14. Scott Burchill, "Realism and Neo-Realism", in Burchill, *op.cit.*, p.83.
۱۵. رک به پاورقی شماره ۳.
16. Kenneth N. Waltz, *Mun, the State, and War* (New York: Columbia University Press, 1959).
17. *Ibid.*, p.122.
18. *Ibid.*, p.159.
19. Thomas Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions* (Chicago: University of Chicago Press, 1970).
20. Imre Lakatos, "Falsification and the Methodology of Scientific Research Programmes", in I. Lakatos and A. Musgrave (ed.), *Criticism and the Growth of Knowledge* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), pp.91-196.
۲۱. والتز در کتاب *تئوری سیاست بین‌المللی* به لاکاتوس و روش او اشاره می‌کند؛ رک:
Waltz, *Theory of International Politics*, p.29.
22. Waltz, *op.cit.*, p.18.
23. *Ibid.*
24. *Ibid.*, p.19.
25. *Ibid.*, pp.18-37.
26. *Ibid.*, p.50.
27. Morton A. Kaplan, *System and Process in International Politics* (New York: Wiley, 1957).

28. Waltz, *op.cit.*, p.51.
29. *Ibid.*, p.57.
30. *Ibid.*, p.60.
31. *Ibid.*, pp.61-67.
32. *Ibid.*, p.62.
33. *Ibid.*, p.65.
34. Burchill, *op.cit.*, p.86.
35. Waltz, *op.cit.*, p.71.
36. *Ibid.*, p.69.
37. *Ibid.*, p.78.
38. *Ibid.*, p.81.
39. *Ibid.*, p.82.
40. Burchill, *op.cit.*, p.86.
41. *Ibid.*, p.87.
42. Waltz, *op.cit.*, p.73.
43. *Ibid.*, p.76.
44. *Ibid.*, p.72.
45. *Ibid.*, p.80.
46. *Ibid.*, pp.99-101.
47. *Ibid.*, p.100.
48. *Ibid.*, p.101.
49. *Ibid.*, pp.72-73.
50. Richard K. Ashley, "The Poverty of Neorealism", in R. O. Keohane (ed.), *Neorealism and Its Critics* (New York: Columbia University Press, 1989), p.272.
51. Robert W. Cox, "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory", in Keohane, *op.cit.*, p.248.
52. Waltz, *op.cit.*, p.38.
53. *Ibid.*, pp.38-39.
54. Wallerstein, *The Modern World System*, p.10.
55. Waltz, *op.cit.*, pp.18-60.

56. Burchill, *op.cit.*, p.87.
57. Wallerstein, "The Rise and Future Demise...", pp.378-79.
58. Christopher Chase-Dunn, "Inter-State System and the Capitalist World-Economy", *International Studies Quarterly*, vol.25, no.1 (March 1981), p.27.
59. Wallerstein, "The Rise and Future Demise ...", p.383.
60. *Ibid.*, p.378.
61. Chase-Dunn, *op.cit.*, p.32
62. Waltz, *op.cit.*, p.117.
63. Robert O. Keohane, "Realism, Neorealism and the Study of World Politics", in keohane, *Neorealism and Its Critics*, p.15.
64. Wallerstein, "The Rise and Future Demise ...", p.377.
65. Chase-Dunn, *op.cit.*, p.31
66. Wallerstein, "The Rise and Future Demise ...", p.376.
67. Waltz, *op.cit.*, p.73.
68. *Ibid.*, p.210.
69. R. Ashly, "The Poverty of Neorealism", p.272.
70. Wallerstein, "The World-System After the Cold War", p.1.
71. Burchill, *op.cit.*, p.86.
72. Aristide R. Zolberge, "Origins of Modern World-System: A Missing Linkage", *World Politics* (January 1981).
73. Theda Skocpol, "Wallerstein's World Capitalist System: A Theoretical and Historical Critique", *American Journal of Sociology*, vol.82, no.7 (1977).
74. John Gerrard Ruggie, "Continuity and Transformation in the World Polity: Toward a Neorealist Synthesis", in Keohane, *Neorealism and Its Critics*, p.152.
۷۵. نگاه کنید به: مقاله Cox (یادداشت شماره ۵۱) و نیز:
Linklater, "Marxism", in Burchill, *op.cit.*
B. K. Gills, "Historical Materialism and International Relation Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, vol.16, no.2.



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرېنډي
پرتال جامع علوم انساني